

## گزارش سیاسی کمیته اجرائی به کنفرانس هشتم سازمان

نظام سرمایه داری جهانی در نخستین سالهای قرن بیست و یکم، بیش از هر زمان دیگری بن بست تاریخی خود را در همه عرصه ها به نمایش گذاشته است.

یک دهه پیش، هنگامی که بلوک شرق فروپاشید، بورژوازی جهانی با بوق و کرنا پیروزی نظام سرمایه داری را در مقیاس جهانی جشن گرفت. نظریه پردازان بورژوازی که با پیشروی موج ضدانقلاب جهانی باردیگر جرات دفاع علنی از نظم طبقاتی ستمگرانه سرمایه داری را پیدا کرده بودند، ادعا کردند که نظام سرمایه داری عالی ترین و کامل ترین نظامی - ست که با طبیعت بشری پیشرفت و نیازهای انسانی انطباق دارد. آنها بدین طریق بردست آوردهای علمی بشریت نیز خط بطلان کشیدند. نظام سرمایه داری را واپسین مرحله تکامل اعلام نمودند، حکم توقف تاریخ را صادر کردند و پایان تاریخ را اعلام نمودند.

این ادعاها البته در آن مقطع از یورش ضد انقلاب جهانی می توانست مصرف تبلیغاتی داشته باشد و نیروهائی که مرعوب پیروزی های بورژوازی شده بودند، به اردوی ضدانقلاب جهانی سوق دهند. اما مطلقاً قادر نبودند تضادهای سربه فلک کشیده نظام سرمایه داری را که نشان دهنده خصلت گذرا و تاریخی این نظام و اوج گزندگی اش هستند، مهار کنند و عملکرد عینی قوانین اجتماعی را متوقف سازند. لذا به رغم تمام جار و جنجال های تبلیغاتی پاسداران نظم موجود، تضادهای این نظام با تمام قدرت تخریبی خود، پوسیدگی سرمایه داری را بیش از پیش برملا نمودند و بحران های نا علاج این نظام را ژرف تر کردند. اگر در همین لحظه به جهان سرمایه داری نظری بیافکنیم، با یکی از ژرف ترین بحران های اقتصادی روبرو هستیم که حتی قدرت مندترین کشورهای سرمایه داری جهانی از آمریکا و ژاپن تا اروپای غربی را در چنگال خود گرفته است. ژاپن با تمام قدرت صنعتی - تکنولوژیک و مالی خود در برابرین بحران چنان زمین گیر شده است که به رغم تمام تلاش بورژوازی جهانی و به کارگیری انواع سیاست های اقتصادی نتوانسته بر این بحران غلبه کند. در آمریکا، موطن بزرگترین انحصارات و غول اقتصادی جهان سرمایه داری، این بحران اقتصادی روز به روز

## گزارش سیاسی کمیته اجرائی به کنفرانس هشتم سازمان

ابعاد وخیم تری به خود گرفته است. به دنبال ژاپن و آمریکا، رکود اقتصادی اروپای غربی را نیز فراگرفته است. نرخ‌های رشد تولید بی‌در پی سقوط می‌کنند. با کاهش نرخ سود موسسات انحصاری و ریزش بی‌روبرو هستند. سیاست‌های پولی و مالی برای مهار بحران با شکست روبرو شده و این بحران دم به دم زرف‌تر می‌شود. هم اکنون در آمریکا و ژاپن نرخ‌های رشد تولید نه تنها به طور نسبی بلکه به طور مطلق کاهش یافته‌اند. در کشورهای اتحادیه اروپا نیز نرخ رشد بی‌در پی سقوط می‌کند و اقتصاد آنها نیز به سوی یک رکود پیش می‌رود. در حالی که غول‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری با چنین بحران‌هایی روبرو هستند، وضعیت دیگر کشورهای سرمایه‌داری در اروپای شرقی، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین روشن است. این کشورها نه فقط اکنون در معرض بحران جهانی قرار دارند، بلکه اغلب پیش از این بحران جهانی، با بحران‌های اقتصادی مزمن دست به‌گریبان بوده‌اند.

بحران اقتصادی کنونی جهان سرمایه‌داری در حالی بروز کرده است که در پی تحولات یک دهه گذشته، هم در نتیجه فروپاشی بلوک شرق و هم گسترش سیاست اقتصادی نئولیبرالی در عرصه جهانی، بازارهای وسیعی به روی سرمایه جهانی گشوده شد و ادعا می‌شد که با وجود این بازار گسترده و تسهیلات وسیعی که کشورهای مختلف جهان برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرده‌اند، عیالنا سرمایه‌داری بر تضادهای خود فائق خواهد آمد و از بحران‌های وخیم اقتصادی و تلاطمات شدید برکنار خواهد ماند. اما اگر بسط بازارها تا بدین حد نیز نتوانست مانع از انفجار قهری تضادها به شکل یک بحران اقتصادی گردد بالااقل برای مدتی آن را به تعویق اندازد، تبیین دیگری جز این نخواهد داشت که تناقضات ذاتی نظام سرمایه‌داری به چنان درجه‌ای رشد کرده و تضاد میان خصلت اجتماعی تولید با شکل خصوصی تملک در چنان نعره‌ای فرار گرفته که حتی عواملی که در مراحل پیشتر تکامل نظام سرمایه‌داری می‌توانستند موانع ذاتی آن را در لحظه‌ای معین حل کنند، کارائی خود را از دست داده‌اند. اگر می‌بینیم که در چند دهه گذشته فاصله بحران‌های ادواری کوتاه‌تر و دوره رکود طولانی‌تر شده است، این نوسان دگرگونی‌آمیز واقعیت است که تضادهای نظام سرمایه‌داری بیش از آن رشد کرده‌اند که این نظام با غلبه بر برخی موانع بتواند عملکرد این تضادها را تخفیف دهد. بنابراین بر واضح است که این بحران‌ها نشان دهنده بن‌بست و ورشکستگی نظام سرمایه‌داری است. نظامی که توجیه گران‌ترین ادعا می‌کردند، عالی‌ترین و کامل‌ترین نظامی است که با طبیعت و نیازهای انسانی منطبق است و تأمین‌کننده پیشرفت‌های بشری است، در جریان همین بحران‌ها به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها قربانی طبیعت و نیازهای انسانی ندارد، نه تنها سد پیشرفت و تکامل تاریخی است، بلکه حتی نمی‌تواند یک کارکرد نرمال و عادی داشته باشد. فراتر از آن، نظامی که حتی قادر نیست تأمین‌کننده یک زندگی حداقل انسانی برای اکثریت عظیم مردم باشد، محکوم به شکست و فروپاشی است. بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری همواره همراه با آتاف و تباهی نیروی مولده انسانی است و در اینجا کارگران به عنوان نیروی مولد اصلی جامعه شدیدترین لطمات را متحمل می‌شوند. نتیجه دست به‌نقد بحران موجود تا همین لحظه نیز بیکاری میلیونها کارگر و افزوده شدن آنها به ارتش چند صد میلیونی بیکاران سراسر جهان بوده است. تنها در طول دو ماه گذشته صدها هزار تن در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بیکار شده‌اند. کدام دلیل روشن‌تر از این می‌تواند سند محکومیت نظامی باشد که در اوج ثروت و وفور تولید، رشد غول‌آسای نیروهای مولده و پیشرفت‌های علمی - تکنولوژیک بشریت، صدها میلیون انسان، بیکار گرسنه و فقیر باشند. بی‌هیچ تردیدی باید گفت که اگر موانع سرمایه‌داری وجود نمی‌داشت، با سطح کنونی رشد و توسعه نیروهای مولده، پیشرفت‌های عظیم علمی و تکنولوژیک و پاراوری بالای کار، بشریت می‌توانست در جامعه‌ای حقیقتاً انسانی بدون استثمار، فقر، گرسنگی و بیکاری زندگی کند. اما در نظام موجود که بنیادش بر استثمار و سود قرار گرفته است، حتی پیشرفت‌های علمی - تکنولوژیک نیز به جای رفاه و خوشبختی، تشدید استثمار، فقر، بیکاری و بدبختی به بار می‌آورد. در دو سه دهه گذشته که استفاده از تکنیک‌های مدرن و اتوماسیون الکتریکی متداول گردید، گروه‌های کارگران اخراج شده‌اند. حتی در دوره‌های رونق اقتصادی پیوسته بر تعداد بیکاران در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری افزوده شد تا بدانجا که بیش از فرارسیدن بحران اخیر تعداد بیکاران کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، بر طبق منابع دولتی به ۲۲ میلیون و مطابق آمار اتحادیه - های کارگری به حدود ۴۰ میلیون رسید. اما این رقم تنها بخش کوچکی از کل تعداد بیکاران جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. سازمان بین‌المللی کار در آخرین گزارش سالانه خود می‌گوید که تنها طی دو سال گذشته، ۲۰ میلیون بر تعداد بیکاران در جهان افزوده شده است. همین گزارش می‌افزاید که از مجموع ۳ میلیارد نفری که در سطح جهان در سن اشتغال قرار دارند، متجاوز از یک میلیارد نفر با بیکاری و یا ساعات محدودی به کار اشتغال دارند و نیمی از این تعداد زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

در این میان آنچه که بروخامت وضعیت توده‌های کارگر و زحمتکش در سراسر جهان افزوده است، اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرال بوده است. این سیاست که از دهه ۸۰ قرن بیستم به منظور مقابله با بحران‌های نظام سرمایه‌داری، با خصوصی‌سازی‌های گسترده، آزادی مطلق حرکت سرمایه، تسهیلات همه‌جانبه دولتی برای سرمایه‌داران، یورش به دست - آوردهای طبقه کارگر، انجماد دستمزدها و کاهش هزینه‌های اجتماعی، در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در دستور کار قرار گرفت، سودهایی هنگفتی عاید انحصارات و سرمایه‌های مالی کرد، اما منجر به وخامت

روزافزون شرایط مادی و معیشتی طبقه کارگر، تنزل روزافزون دستمزد واقعی کارگران، کاهش قدرت خرید توده‌های زحمتکش، وخامت وضعیت بهداشت، درمان و آموزش، محدودتر شدن امکانات تأمین اجتماعی و در یک کلام تنزل سطح معیشت طبقه کارگر گردید. این سیاست اقتصادی سپس به عنوان نسخه حاضر و آماده سازمان‌های بین‌المللی سرمایه‌داری بین‌المللی انحصاری نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، با توجیه سیاست توسعه اقتصادی - اجتماعی و صنعتی در کشورهای عقب مانده جهان سرمایه‌داری به مرحله اجرا درآمد.

ادعاشد که جهانی شدن اقتصاد، راه دیگری برای پیشرفت، جز خصوصی سازی همه جانبه، عدم دخالت دولت در اقتصاد، حذف تمام قوانین و مقرراتی که حرکات آزادانه و بی قید و شرط سرمایه را محدود می‌کند، در یک کلام برقراری تام و تمام حاکمیت قانون جنگل باقی نگذاشته است. تنها بدین طریق از طریق باز گذاشتن دست سرمایه‌داران در استثمار بی‌حد و حصر کارگران، حذف یا محدود کردن تمام دست‌آوردهای مبارزاتی کارگران و غارت و چپاول منابع طبیعی این کشورها، امکان پیشرفت‌های اقتصادی - اجتماعی - صنعتی و رفاه مردم کشورهای عقب مانده‌تر جهان سرمایه‌داری میسر است. این سیاست چیزی جز این نبود که سرمایه‌داری با انتقال بار بحران بر دوش کارگران و توده‌های زحمتکش کشورهای عقب مانده، معضلات خود را حل کند. ادعاهای سر تا پا پوچ بود. در واقعیت امر نه جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری امر تازه‌ای بود و نه ادغام این کشورها در بازار جهانی سرمایه. سرمایه همواره یک نیروی بین‌المللی بوده است. سرمایه از همان بدو موجودیت خود چاره‌ای جز این نداشت که موانع محلی، داخلی و خارجی را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد، مرزها را درهم بشکند و مناسبات سرمایه‌داری را تا اقصا نقاط جهان بسط و گسترش دهد. لذا بورژوازی همین که به بازار داخلی شکل داد به سوی ایجاد بازار جهانی حرکت نمود. بیش از ۱۵۰ سال پیش، مارکس در اثر جاودانه خود "مانیفست حزب کمونیست" نوشت: "نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد. بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد. هرچه نظام سرمایه‌داری توسعه یافت، هرچه برداشته تمرکز و انباشت سرمایه و تمرکز تولید افزوده شد، هرچه نیاز به صدور سرمایه و کالاهای فزونی یافت، بازار جهانی گسترده‌تر شد، تولید و مصرف بیش از پیش خصلتی "جهان‌وطنی" به خود گرفت، تمام کشورهای جهان در بازار جهانی سرمایه ادغام شدند و بین‌المللی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، ابعاد همه جانبه‌ای به خود گرفت. این واقعیت‌ها به ویژه خود را در مرحله سلطه انحصارات و صدور سرمایه با آغاز قرن بیستم نشان دادند. بنابراین اتفاق عجیب و غریبی در جهان رخ نداد و جهانی شدن اقتصاد محصول دوره اخیر نبود. بلکه در ادامه همین روند در نیمه دوم قرن بیستم در نتیجه تمرکز و انباشت فوق‌العاده بالای سرمایه، رشد انحصارات فراملیتی و چند ملیتی و انقلاب علمی - تکنولوژیک نوین، نیاز به بسط بازارهای موجود و ادغام همه‌جانبه کشورهای در بازار جهانی و سیاست اقتصادی ویژه این مرحله، سیاست اقتصادی نئولیبرالی در دستور کار قرار گرفت، که تنها هدفش حل مقطعی معضلات انباشت سرمایه و تخفیف تضادها و بحران‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری از طریق تشدید استثمار و فشار به طبقه کارگر بود.

لذا پیشبرد این سیاست در کشورهای عقب مانده‌تر جهان سرمایه‌داری نه تنها منجر به هیچ توسعه اقتصادی - اجتماعی و بهبود شرایط زندگی توده‌های کارگر و زحمتکش نشد، بلکه به یک فاجعه تمام عیار انجامید. میلیون‌ها بیکار، گسترش فقر و گرسنگی، استثمار وحشتناک طبقه کارگر، تنزل هولناک سطح معیشت کارگران، فلاکت و خانه خرابی میلیون‌ها دهقان فقیر و زحمتکش، مبارزه دلاورانه و ازهم پاشیدگی اقتصادی و مالی، نتیجه پیشبرد این سیاست در اغلب کشورها بود.

در کشورهای سابق بلوک شرق که ادعای می‌شد با پیشبرد سیاست اقتصادی نئولیبرال، بهشت برپا خواهد شد، نتیجه تا این لحظه، فروپاشی اقتصادی در اغلب آنها بوده است. شرایط زندگی مادی و معیشتی کارگران و زحمتکش - کسان نه تنها بهبود نیافت بلکه دهها بار وخیم‌تر و اسف‌بارتر از گذشته شد. در حالی که توده‌های عقب مانده حقوق و امکانات اجتماعی و رفاهی از توده مردم سلب شده، این کشورها به مراکز بزرگ بیکاری، فقر، صدور سسکس و مواد مخدر تبدیل شده‌اند. در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز این سیاست به فجایع عظیمی انجامیده است و اغلب این کشورها - ها با بحران‌های همه‌جانبه روبرو هستند. انحصارات جهانی، موسسات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی وابسته به آنها، دولتهای امپریالیست و همه توجیه‌گران نظم موجود، تا مدتی پیش برای نشان دادن موفقیت سیاست نئولیبرال در کشورهای عقب مانده، تر نظام سرمایه‌داری به نمونه این اصطلاح برهه‌ای اقتصادی جنوب شرقی آسیا اشاره می‌کردند، اما فروپاشی اقتصادی این کشورها در اواخر دهه ۹۰ قرن بیستم می‌گردید، بودن این توسعه و کاغذی بودن برهه‌ها را نشان داد. اکنون همین کشورها نیز با بحران‌ها و معضلات عظیمی روبرو هستند.

بهرور، اگر سیاست اقتصادی نئولیبرالی به تشدید وخامت وضعیت مادی و معیشتی طبقه کارگر در سراسر جهان انجامید و اگر این سیاست در کشورهای عقب مانده‌تر جهان سرمایه‌داری به فجایع دهشتناکی منجر شد و جز بیکاری، فقر و فلاکت برای توده‌های مردم نتیجه‌ای در پی نداشت، در عوض منافع کلانی عاید سرمایه انحصاری کرد و انحصارات

## از صفحه ۴

جهانی سوده‌های کلانی از این بابت به حیب زدند. آنها در طول دو دهه گذشته صدها میلیارد دلار بابت صدور سرمایه استقراضی و صدها میلیارد دلار نیز به عنوان سود سرمایه گذاری مستقیم از سراسر جهان به حیب زدند. حجم سود انحصارات ابعاد نجومی به خود گرفته است. فقط کافیست اشاره شود که در فاصله یک دهه از ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰ سود خالص بزرگترین انحصارات جهانی رقمی متجاوز از ۵ تریلیون دلار بود. در همین دوره ده ساله حجم سود خالص سالانه ۵۰۰ تا بزرگترین انحصارات جهان سه برابر شد یعنی از ۲۲۱ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۶۶۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت. در همین سال ۲۰۰۰، تنها سود خالص چند انحصار غول پیکر نفتی که تعدادشان به انگلستان دو دست هم نمی‌رسد، به ۹۲ میلیارد دلار رسید. این واقعات تنها استثمار هولناک کارگران، شکاف عمیق میان طبقات دارا و نادر، کشور - های ثروتمند و فقیر را منعکس نمی‌کنند، بلکه بوسیدگی یک نظام اقتصادی - اجتماعی را نشان می‌دهند. ثمرات کار، تلاش و نبوغ انسان - های زحمتکش را یک مشت سرمایه دار انگل تصاحب می‌کنند که هیچ وظیفه اجتماعی بر عهده ندارند. این اوج طفیلی‌گری طبقه سرمایه دار در مقیاس جهانی ست. تشدید تضادهای سرمایه داری، تنها در عرصه اقتصادی خود را نشان نمی‌دهد، بلکه در عرصه‌های دیگر نیز همین تشدید تضادها و بحران‌ها را می‌بینیم.

نظام سیاسی پارلمانی بورژوازی که در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه داری حاکم است، همانند دیکرجوانب نظام سرمایه داری با یک بحران روبروست. اکثریت عظیم مردم در آمریکا و اروپا هیچ اعتمادی به این سیستم سیاسی ندارند و گاه بیش از نیمی از مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند. چرا که آنها پی برده‌اند از این طریق نمی‌توانند چیزی را تغییر دهند و نمایندگان واقعی خود را به پارلمان نفرستند. در این کشورها ظاهراً آزادیهای سیاسی وجود دارند، اما مردم اجزای برای استفاده از این آزادیها در جهت تحقق خواسته‌های خود ندارند. اصلی‌ترین وسائل تبلیغ و شکل دهی به افکار عمومی در اختیار انحصارات است. رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، سینما، نگاههای انتشاراتی، همگی در انحصار یک مشت سرمایه دارند. بورژوازی با این وسائل تبلیغ و تاثیر گذاری و شکل دهی به افکار عمومی، در عمل حتی حق انتخاب را از مردم سلب کرده است. لذا وقتی که مردم می‌بینند، هیچ نقشی در این میان ندارند، این یا آن فرد از این یا آن حزب سیاسی بورژوازی رئیس جمهور می‌شود و یا به نمایندگی پارلمان درمی‌آید و همین بازی مدام تکرار می‌شود، به نهادهای ظاهراً انتخاباتی پشت می‌کنند و این خود منجر به بی‌اعتباری نظام‌های سیاسی حتی در پیشرفته‌ترین کشور - های سرمایه داری شده است. در عین حال گرایش به ارتجاع سیاسی که ویژگی دوره سلطه انحصارات است، مداومانه نقض دموکراسی انجامیده است. بورژوازی در سالهای اخیر به ویژه در رابطه با کشورهای عقب مانده جهان سرمایه داری، خود را مدافع حقوق بشر و آزادیهای سیاسی و بر - قرار می‌نماید. پارلمانی معرفی می‌کند. اما این به هیچ وجه بیانی از آزادیخواهی و دموکراسی طلبی بورژوازی نیست. این در واقع هموار کردن زمینه برای پیشبرد یک سیاست اقتصادی معین به نام سیاست نولیبرالی - ست. اگر گذشته همین بورژوازی انحصاری جهان برای پیشبرد سیاست اقتصادی خود در آمریکا، آسیا و آفریقا عمدتاً به قهر و سرکوب متکی بود و دیکتاتورهای نظامی و عریان مجریان پیشبرد سیاستهای به اصطلاح توسعه اقتصادی بودند، امروز به نام دموکراسی، آن را پیش می‌برند که هم با سیاست اقتصادی آنها در این مرحله انطباق بیشتری دارد و هم تلاشیست برای مهار جنبشهای انقلابی از طریق به اصطلاح دموکراسی و پارلمان. این که دامنه شمول این دموکراسی پارلمانی در سطح جهان تا آنگانی ست که جنبش‌های توده‌ای قدرتمندی وجود ندارد، این که حتی در مقایسه با دموکراسی‌های پارلمانی در کشورهای پیشرفته جهان سرمایه داری، حقوق و آزادیهای مردم بسیار محدودند و این که دموکراسی پارلمانی نه امری نهادی بلکه تابعی از یک سیاست جهانی ست و دوام آن وابسته به اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان است، تمام این مسائل به جای خود، این نکته به قوت خود باقیست که حتی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های پارلمانی، همزمان با پیشبرد سیاست نولیبرالی و تعرض بورژوازی در عرصه جهانی، حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی توده مردم به ویژه کارگران و زنان، محدود شده و سازمانهای کمونیست و چپ، اتحادیه‌های کارگری رادیکال در معرض تضییقات و فشارهای شدیدی قرار دارند. در همین حال بورژوازی به تضییقات، فشار و سرکوب بیشتری نسبت به مبارزات خارج از پارلمان روی آورده است و اغلب این مبارزات با سرکوب و وحشی‌گری پلیس و دیگر نیروهای سرکوب روبرو هستند. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا، بورژوازی در دموکراسی‌های پارلمانی به بهانه حفظ امنیت مردم، اقدامات ضد دموکراتیک خود را تشدید نموده و برخی از حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی مردم را محدود تر کرده است. رشد گرایشات نژادپرستانه و فاشیستی در کشورهای امپریالیستی، رشد گرایشات ارتجاعی مذهبی و قدرت گیری جنبش‌های اسلامگرای درخاور میانه و بخش‌هایی از آفریقا، واپسگرایی‌های سیاسی و احیاء رژیم‌های سلطنتی در برخی از کشورهای، رشد قوم گرایی و ملیت گرایی ارتجاعی که همراه با کینه و نفرت قومی و ملی و جنگ و کشتارهای وحشیانه است، دامن زدن به این جنگ‌های نفرت انگیز توسط امپریالیست‌ها، رقابت‌های امپریالیستی که گاه توأم با برافروختن جنگ‌های محلی و منطقه‌ای ست، رشد میلیتاریسم و تمایلات جنگ طلبانه و توسعه طلبانه، تمام این واقعات نیز جلوه‌های دیگری از رشد تضادها، بحرانها و گندیدگی و طفیلی‌گری نظام سرمایه داری جهانی را به نمایش می‌گذارند. وقایعی که از ۱۱ سپتامبر در جهان سرمایه داری رخ داده است، بیانگر همین تضادها و بحران - های لاینحل نظام سرمایه داری ست. آن گونه که دولت آمریکا می‌گوید، حمله انتحاری به دو آسمان خراش معروف نیویورک و ساختمان پنتاگون

توسط تروریستهای بنیادگرایی اسلامی وابسته به بن لادن و طالبان افغانستان انجام گرفته است. در نتیجه این حمله، هزاران تن از مردم غیرنظامی آمریکا نیز به قتل رسیدند. در پی این رویداد، آمریکا و انگلیس با حمایت و همدرستی دیگر قدرت‌های جهان، افغانستان را مورد حمله نظامی قرار دادند که در جریان آن هزاران تن از مردم بی‌دفاع و غیر نظامی در نتیجه بمبارانهای مداوم جان خود را از دست دادند و صدها هزارتن آواره شدند. در بررسی همین رویدادها مسئله صرفاً این نیست که طالبان‌ها و بن لادن‌ها دست پرورده‌های خود آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن هستند و به رغم جنایات وحشیانه‌شان در افغانستان در چند سال گذشته و سرکوب پی رحمانه مردم این کشور، دولت آمریکا و انگلیس اعتراضی نسبت به آنها نداشتند. همان گونه که امروز دیگر دولتهای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه مورد حمایت آمریکا، انگلیس و دیگر قدرتهای امپریالیستی هستند. مسئله مهم این است که رشد پان اسلامیسیم و بنیادگرایی مذهبی در بخش‌هایی از آسیا و شمال آفریقا، محصول تضادهای لاینحل نظام سرمایه داری جهانی - ست. آمریکا و انگلیس با حمله نظامی به افغانستان در پی حل این تضادها نیستند و اصولاً نمی‌توانند باشند. در جریان همین حمله نظامی نیز آمریکا و انگلیس صرفاً یک هدف انتقام جویانه را دنبال نمی‌کنند، آنها اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی مشخصی را در تمام منطقه دنبال می‌کنند که تضادهای موجود خاورمیانه نیز به محصول و نتیجه آن هستند. امپریالیسم آمریکا از فرصتی که بن لادن و طالبان برایش پیش آورده‌اند، در خدمت مقاصد میلیتاریستی و توسعه طلبانه خود، استفاده می‌کند. این میلیتاریسم، جنگ طلبی، توسعه طلبی و سلطه جویی نیز همچون بنیاد - گرایی اسلامی، نشانه چیز دیگری جز بن بست و بحران همه جانبه نظام سرمایه داری در مرحله امپریالیستی آن نیست. با تشدید تضادها و زرف‌ترشدن بحرانهای اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری، پس از عقب نشینی‌های جنبش طبقه کارگر در سالهای پایانی قرن بیستم، در سالهای اولیه قرن بیستم و یکم نشانه‌های اولیه اعتلاء نوین جنبش طبقه کارگر و رشد و گسترش مبارزه طبقاتی ظاهرگشته است. در دو سال گذشته میلیونها کارگردرسراسر جهان در صدها مورد دست به اعتصاب و دیگر اشکال مبارزه زده اند. این مبارزات هنوز اقتصادی هستند، اما در همین مدت در برخی موارد حتی اعتصابات عمومی سیاسی چند میلیونی نیز شکل گرفته اند. به رغم این که این مبارزات دانماً گسترده تر شده‌اند و با توجه به تشدید تضادهای موجود، چشم انداز توسعه و گسترش جنبش طبقاتی کارگران در تمام کشورهای سرمایه داری جهان وجود دارد، اما نقطه ضعف این جنبش در این مرحله، نبود یک رهبری انقلابی و ضعف آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران است. باین همه تردیدی نیست که با تشدید تضادها و بحرانهای نظام سرمایه داری و رشد و گسترش مبارزات طبقه کارگر، این آگاهی در صوف کارگران متحدان احیاء خواهد شد و پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگر، احزاب حقیقتاً کارگری شکل خواهند گرفت. از هم اکنون نشانه‌های گرایش کار - گران نسبت به جریانات کمونیست و چپ به وضوح دیده می‌شود. این گرایش به چپ، هم در عرصه ملی و هم بین‌المللی دیده می‌شود. پدیده‌ای که اخیراً شکل گرفته و جریانات چپ و کمونیست کشورهای مختلف جهان، مبارزه مشترکی را علیه سرمایه‌داران و انحصارات آغاز کرده‌اند، به سرعت به یک جریان پرنفوذ تبدیل شده است و روز به روز از حمایت بیشتری برخوردار شده است. در جریان این مبارزه نه فقط فعالین کمونیست و چپ حضور دارند بلکه برخی اتحادیه‌های کارگری نیز نخستین گامها را برای همکاری با آن برداشته‌اند. فاکت‌های موجود به وضوح چرخش به چپ را نشان می‌دهند.

حال ببینیم اوضاع در ایران بر چه منوال است. در طول دو ساله که از کنفرانس هفتم سازمان گذشته است، ارزیابی کنفرانس از روند تحول اوضاع سیاسی مبنی بر تشدید تضادها و تعمیق بحرانها به وضوح اثبات شده است. واقعیت‌های عینی بازم نشان دادند که بحران سیاسی موجود عمیق‌تر از آن است که جمهوری اسلامی قادر به حل آن باشد.

در دو سال گذشته، رژیم جمهوری اسلامی به منظور مهار این بحران، احتیاط و سرکوب را تشدید کرد. پاسخ هر اعتراض توده‌ای را با قهر و سرکوب داد. صدها تن را در سراسر ایران به علل سیاسی دستگیر و روانه زندان نمود و تعدادی را تیرباران کرد. روزنامه‌هایی که در دوسال نخست زمامداری خاتمی انتشار یافته بودند و تقریباً تمام آنها وابسته به گروه - های موسوم به اصلاح طلب بودند، ممنوع‌الانتشار شدند، تعدادی از روز - نامه نگاران نیز بازداشت و به زندان و جریمه محکوم شدند. فشار حتی به گروهها و سازمانهای نیمه قانونی نیز تشدید شد. تعدادی از افراد وابسته به گروه‌های ملی - مذهبی بازداشت و به محاکمه کشیده شدند. رژیم جمهوری اسلامی که با تشدید احتیاط و سرکوب هم نتوانست جنبشهای اعتراضی توده‌ای را مهار کند، به منظور مرعوب کردن مردم، چوبه‌های دار و تختو سلاق در شهرهای بزرگ، در مراکز عمومی، میادین و خیابانها برپا کرد. صدها تن را هر چند تمام این وحشی‌گریها نتوانست کمترین تأثیری بر عزم و اراده توده‌های مردم به تداوم مبارزه و جنبش‌های اعتراضی بگذارد. بالعکس دم به دم مبارزه علنی و مستقیم وسعت بیشتری به خود گرفته است. در طول این مدت، مردم چندین شهر در استانهای مختلف از جمله خوزستان، آذربایجان، کردستان، تهران، اصفهان، گیلان، فارس، خراسان، لرستان دست به تظاهرات و درگیری با نیروهای سرکوب رژیم زده اند. شورش‌های تهرانی - دستان حاشیه نشین شهرهای بزرگ همچنان ادامه یافته و در پاره‌ای موارد نظیر شاترته و سینا به درگیری و زد و خورد با نیروهای ضد شورش انجامیده است.

اعتراضات و مبارزات زنان ایران، یک لحظه رژیم را آرام نگذاشته است. زنان که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از ابتدای ترین حقوق انسانی محروم شده و در معرض فشارهای متعدد در سطح جامعه و محیط خانواده قرار دارند، در تمام مبارزات جاری علیه رژیم نقشی فعال بر عهده گرفته

از صفحه ۵

اند. در اعتراضات و مبارزات دانشجویی، بخش قابل ملاحظه ای از معترضین از زنان تشکیل می دهند. درشورش های تهدستان نه فقط زنان نیروی فعال این جنبش هستند بلکه در برخی موارد نظیر شاتره رهبری این جنبش ها را در دست داشته اند. در جنبش های کارگری به ویژه در مبارزات اخیر کارگران نساجی های ایران که بخش زیادی از آنها را کارگران زن تشکیل می دهند، در تمام اشکال مبارزه حضور داشته اند. مبارزات و اعتراضات زنان تنها به موارد فوق الذکر محدود نمی شود. آنها به اشکال و شیوه های مختلف درگیر مبارزه ای جدی با رژیم هستند.

دانشجویان دانشگاه های سراسر ایران نیز با وجود تمام سرکوبها و بگیر و ببند رژیم که منجر به دستگیری تعدادی از فعالین شده است و به رغم نقش مخرب تشکل وابسته به خاتمی، دفتر تحکیم وحدت، به مبارزات خود علیه رژیم ادامه داده اند. این اعتراضات به اشکال مختلف از تحصن و تجمع گرفته تا اعتصاب و تظاهرات صورت گرفته است. ناراضیاتی عمومی جوانان از وضع موجود به مرحله انفجار رسیده است. شورش های جوانان در چند هفته اخیر بیانگر اوج ناراضیاتی عمومی از وضع موجود است. صدها هزارتن از جوانان ایران در سراسر کشور در یک ماه گذشته مکرر دست به تظاهرات و شورش زده اند. شعارهای مستقیماً سیاسی علیه رژیم و سران آن مطرح کرده اند. با نیروهای سرکوب ضد شورش درگیر شده اند و حتی برای مقابله با رژیم سنگربندی های خیابانی برپا کرده اند. بخش قابل ملاحظه ای جوانان شورشی، نوجوانان کمتر از ۱۸ سال هستند که این خود نشان دهنده عمق ناراضیاتی و بحران سیاسی موجود است. حالا رژیم در چنان وضعیتی قرار گرفته که حتی نوجوانان ۱۲، ۱۳ ساله را در دادگاههای ضد انسانی خود به محاکمه می کشد.

اما مهم ترین پدیده این دوران، رشد و گسترش کم نظیر جنبش کارگری در ایران بوده است. کمتر کارخانه و موسسه تولیدی را می توان سراغ گرفت که در این دو سال با اعتراضات متعدد کارگران به شکلهای گوناگون روبرو نباشد. در این مدت صدها اعتصاب به وقوع پیوسته که تنها بخشی از آن در نشریه کار و یا نشریات دیگر سازمان های چپ انعکاس یافته است. کارگران در برابر زورگویی سرمایه داران و دولت پاسدار منافع آنها، مقاومت قهرمانانه ای از خود نشان داده اند، مقاومت و ایستادگی در برابر سیاست اخراج سازی، مخالفت جدی با خصوصی سازی کارخانه ها، ایستادگی در برابر سیاست سرمایه داران برای به زانو درآوردن کارگران از طریق به تعویق انداختن پرداخت حقوق و مزایا، درگیری با مدیران زورگو و مبارزه برای بهبود شرایط مادی و معیشتی، در موارد متعدد دولت سرمایه داران را وادار به عقب نشینی نمود. در این دوره کارگران، دیگر مبارزه خود را به چار دیواری کارخانه محدود نکردند. برای ای کرسی نشاندن خواست های خود، به اشکال موثرتری از مبارزه روی آوردند. جاده های نزدیک به شهرهای بزرگ و پرفت و آمد را مسدود کردند. در خیابان های شهرهای بزرگ دست به راهپیمایی و تجمع زدند. تظاهرات کردند و در موارد متعدد با نیروهای ضد شورش درگیر شدند. کارگران با این مبارزات پیکیر خود در بسیاری موارد توانستند سرمایه داران را به عقب نشینی وادارند و در برخی موارد، پیروزی های درخشانی به دست آوردند. اما این پیروزیها تنها یک جنبه از نتایج مبارزات کارگران بود. جنبه دیگر، خصلت سیاسی این مبارزه بود. به رغم این که در اکثر موارد مطالبات کارگران جنبه اقتصادی داشت، وقتی که کارگران چهار دیواری کارخانه راترک می کنند و برای به کرسی نشاندن مطالبات خود درجاده های پرفت و آمد تجمع می کنند و خواست خود را به مردم توضیح می دهند، وقتی که مبارزه خود را به سطح خیابانها می کشند، دست به راهپیمایی و تظاهرات می زنند، با نیروهای سرکوب رژیم درگیر می شوند و با دولت به عنوان نماینده کل طبقه سرمایه دار طرف می شوند، این دیگر مبارزه اقتصادی نیست، بلکه مبارزه ای سیاسی است.

خصلت برجسته سیاسی این مبارزه به ویژه در این واقعیت نشان داده می شود که کارگران مقررات حقوقی و سیاسی رژیم را زیر پا می نهند و لگد مال می کنند. این واقعیت را همگان می دانند که در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، دیکتاتوری عریان حاکم است. اختناق و سرکوب حاکم است. مردم از آزادیهای سیاسی محرومند. تجمع، اعتصاب، راهپیمایی و تظاهرات ممنوع است. معهداً کارگران در عمل همه این تضییقات و مقررات اجتماعی را زیر پا نهاده اند. اعتصاب می کنند، در خیابانها، میادین و جاده ها اجتماع برپا می کنند و دست به راهپیمایی و تظاهرات می زنند. در اینجا کارگران، اختناق و بی حقوقی را به مصاف طلبیده اند و در عمل برای تحقق حقوق دموکراتیک و آزادی های سیاسی جنگیده اند. تمام این شواهد نشان دهنده رشد و ارتقاء مبارزات کارگران ایران و سطح آگاهی آنهاست. در نتیجه این رشد و گسترش مبارزات و ارتقاء سطح آگاهی کارگران، پدیده بسیار مهمی در درون جنبش کارگری ایران شکل گرفته است و آن رشد اتحاد و همبستگی در میان طبقه کارگراست. در این مدت، موارد متعددی پیش آمده است که کارگران چند کارخانه مشترکاً دست به اقدام مبارزاتی زده اند. از این نمونه است اقدامات مبارزاتی مشترک کارگران کارخانه های نساجی در تهران، اصفهان و قائم شهر. این رشد اتحاد و همبستگی، نوید بخش مبارزه متشکل تر، آگاهانه تر طبقه کارگر در جریان رشد و اعتلاء جنبش و تحولات سیاسی آینده است.

رشد و گسترش تشکل این مبارزات، از مبارزات کارگران، زنان، تهدستان گرفته تا جنبش های دانشجویان و جوانان، بازترین تجلی عمق و ژرفای بحران سیاسی موجود در ایران و این واقعیت است که مردم ایران دیگر نمی خواهند وضع موجود را تحمل کنند. در عین حال، شکست سیاست های هر دو جناح رژیم، تشدید تضادهای درونی هیئت حاکمه و عمیق تر شدن شکاف در دستگاه دولت نشانه های دیگری از بحران سیاسی موجود و عمیق تر شدن آن است.

از همان آغاز که خاتمی به قدرت رسید، این حقیقت بر سازمان ما روشن بود که تلاش بورژوازی داخلی و بین المللی برای نجات جمهوری اسلامی

از طریق اصلاحات دولتی باشکست روبرو خواهد شد. چراکه بحران سیاسی موجود در ایران ناشی از چنان تضادهای لاینحلی است که امکان حل این بحران از طریق تغییراتی جزئی در قوانین و نهادهای ارتجاعی موجود وجود ندارد. هنگامی که کنفرانس هفتم سازمان برگزار شد، این حقیقت حتی بر بخش وسیعی از توده های مردم و نیز آن دسته از سازمانهای چپ که به سردرگمی دچار بودند، روشن شده بود. با این وجود، بورژوازی داخلی و بین المللی هنوز وعده پیروزی اصلاح طلبان حکومتی و انجام پاره ای اقدامات به نفع مردم راموگول به پیروزی آنها در انتخابات مجلس ارتجاع اسلامی می کردند. انتخابات مجلس هم برگزار شد. "اصلاح طلبان" اکثریت را نیز به دست آوردند، اما چیزی در این میان تغییر نکرد، نه اصلاح و تغییری از درون رژیم صورت گرفت و نه کمترین مطالبه مردم تحقق یافت. اینجا دیگر همه دریافتند که جمهوری اسلامی ظرفیت هیچ اصلاحی را ندارد و بحران سیاسی موجود نیز در این چارچوب حل نخواهد شد. چرا جناح موسوم به اصلاح طلب حکومت نتوانست سیاست خود را عملی سازد؟ در وهله نخست دلیل اساسی این شکست از آن رو بود که این جناح خواهان حفظ روبنای سیاسی موجود، گیریم بانددکی اصلاح و تغییر بود، و حال آنکه این روبنا به چنان مانعی تبدیل شده که بقاء آن در هر لحظه تضاد های موجود را تشدید می کند و بحرانها را عمیق تر می سازد. مسئله صرفاً به این خلاصه نمی شود که روبنای سیاسی موجود مردم مناسب است، سرمایه داری است که این مناسبات به علت پوسیدگی شان، تضادهای حادی را پروراند و توده کارگر و زحمتکشی را با این مناسبات مخالف اند و علیه آنها مبارزه می کنند، نیروی پاسدار این مناسبات فرسوده و کهنه، و کل روبنای سیاسی را نشانه گرفته اند. آنچه در ایران امروزی آن روبرو هستیم، علاوه بر این تضاد، روبنای سیاسی موجود، حتی با مناسبات اقتصادی سرمایه داری موجود در تضاد قرار گرفته است. روبنای حادی آخته به موسسات و نهادهای قرون وسطایی است و تلفیق دین و دولت در عریان ترین شکل آن ویژگی بارز آنست، مدام با همین مناسبات سرمایه داری که پاسدار آن است، اصطکاک پیدا می کند و تضادها و بحرانهای آن را تشدید می کند. از اینرو نه فقط توده مردمی را به مبارزه می کشاند که خواهان مطالبات بورژوا - دمکراتیک و تصفیه روبنای سیاسی آن نهاد ها و موسسات و قوانین قرون وسطایی خواستار هستند، بلکه بخش های از خود بورژوازی را در برابر این روبنای سیاسی قرار داده است. روبنای حادی که به چنان مانعی تبدیل شده باشد که حتی یک ملت علیه آن بسیج شوند، راهی جز نفی آن وجود ندارد. این روبنا با وجود جمهوری اسلامی حتی اصلاحات بورژوا - دمکراتیک را پذیرا نیست. بنابراین از همان آغاز بدیهی بود که شکست جناح موسوم به اصلاح طلب رژیم قطعی است. اغلب در علت این شکست به مخالفتها و مقاومت جناح دیگر رژیم اشاره می کنند. در این که جناح طرفدار خاندانها با در دست داشتن ابزار های اصلی دستگاه دولتی در این شکست طرفداران خاتمی نقش داشته تردیدی نیست، اما این نقش، تعیین کننده نبود. اگر آنها توانستند در مقابل هراسلحی در سیستم سیاسی موجود مقاومت کنند و سیاست خود را پیش ببرند، دقیقاً قدرتش از ساختار جمهوری اسلامی گرفته می شد که این خود، اصلاح ناپذیر بودن آن را نشان می دهد. گذشته از این، جناح موسوم به اصلاح طلب حکومت که خواهان حفظ جمهوری اسلامی بود، نه از جناح رقیب، بلکه از مردم و مبارزات آنها می ترسید، طرفداران خاتمی هنگامی که در یک لحظه متوجه شدند، توده مردم بیش از آن می خواهند که "اصلاح طلبان" وعده می دهند و در پی آن هستند که با مبارزات خود مطالباتشان را به کرسی بنشانند و کلیت رژیم را هدف قرار داده اند، به سرعت عقب نشستند و ابتکار عمل را به جناح رقیب خود سپردند که با تشدید اختناق و سرکوب مبارزات، مردم را مهار و بحران را کنترل کند. اما شکست جناح خاتمی، عقب نشینی و سازش های این جناح با جناح دیگر به معنای پایان منازعات درونی هیئت حاکمه نبود. جناح مسط هیئت حاکمه که ابتکار عمل را به دست گرفته بود، دست به یکرشته تعرضات علیه طرفداران خاتمی زد. این خود منجر به تشدید منازعات و شکاف عمیق تری در دستگاه دولتی گردید به نحوی که امروز نهادها و ارگانهای دستگاه دولتی با چنان بحران و بن بست روبرو هستند که هر مسئله ای باید با مداخله مستقیم خامنه ای و جانبداری لفظی از این یا آن جناح حل شود.

شکست سیاست جناح به اصطلاح اصلاح طلب حکومت به این معنا بود که رژیم هیچ چشم اندازی برای بقاء و حفظ موجودیت خود ندارد و از این رو تنها می تواند با تکیه به نیروی مسلح، تشدید سرکوب و اختناق، اندکی دیگر به حیات خود ادامه دهد. رژیم اکنون دیگر در چنان وضعیتی وخیمی قرار گرفته بود که اپوزیسیون بورژوازی نیمه قانونی را هم که از بدو موجودیتش تحمل کرده بود، از حق حیات سیاسی محروم کرد و گروه های موسوم به ملی- مذهبی را غیرقانونی اعلام نمود و اعضای آن را دستگیر و روانه زندان کرد. در پی این تحولات، ته مانده توهماتی که نسبت به خاتمی و اصلاحات وجود داشت فرو ریخت. لذا در انتخابات ریاست جمهوری رژیم، در کشوری که انواع فشار و تهدید و تطمیع برای کشاندن مردم به پای صندوق های رای به کار برده می شود و همزمان با آن بلند- گویای تبلیغاتی امپریالیسم، مردم را به شرکت در انتخابات دعوت نمودند، حدود ۱۵ میلیون تن از واجدین حق رای این انتخابات را تحریم کردند و آشکارا رودر روی تمام جناح های رژیم قرار گرفتند. هر چند در کشوری که دیکتاتوری عریان حاکم است، حتی شرکت مردم در انتخابات فرمایشی به هیچ وجه به معنای جانبداری آنها از رژیم نیست و نافی این حقیقت نیست که هر لحظه ممکن است توده مردم حتی به اشکال قهر آمیز برای برانداختن رژیم متوسل شوند، هر چند که بخش وسیعی از شرکت کنندگان در انتخابات جوانان کم سن و سالی بودند که مخالفین بالقوه جمهوری اسلامی هستند و نیز گروهی از ترس و داشتن مهر شرکت در انتخابات در شناسنامه خود، در این نمایش رژیم شرکت کردند، با این همه رودرویی



آشکار ۱۵ میلیون تن از حائزین رای با رژیم جمهوری اسلامی، دارای اهمیت سیاسی جدی بود و نشان می‌داد تا چه حد توهم نسبت به هرگونه بهبود اوضاع در چارچوب جمهوری اسلامی فرو ریخته است. بنابراین با شکست سیاست‌های خاتمی، رژیم در وضعیتی قرار گرفته که دیگر پایگاهی حتی در میان بخش‌های عقب مانده مردم ندارد. در عین حال شکست خاتمی برای بسط پایه طبقاتی رژیم به این معناست که این پایگاه طبقاتی نیز بیش از پیش محدود شده و رژیم از این بابت نیز در وضعیت دشواری قرار گرفته است. لذا تمام شرایط نشان دهنده عمیق تر شدن بحران سیاسی و بن بست روز افزون رژیم جمهوری اسلامی است.

در حالی که بحران سیاسی عمیق تر می‌شود، رژیم با معضلات دیگری نیز دست به‌گریبان است و آن بحران اقتصادی است.

مدت‌هاست که اقتصاد سرمایه داری بایک بحران ژرف روبروست. از هنگامی که خاتمی به قدرت رسید، قدرت‌های جهان سرمایه داری که مترصد فرصتی مناسب برای بهبود و گسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی خود را با جمهوری اسلامی بودند، از انتخاب خاتمی استقبال نمودند. قرار دادهای اقتصادی متعددی را با جمهوری اسلامی امضاء کردند، تسهیلات ویژه‌ای برای آن قائل شدند و انحصارات جهانی میلیاردی دلار سرمایه به‌ایران صادر کردند تا از یک طرف سوده‌های گران‌عاید خودسازند و از جانب دیگر جمهوری اسلامی را از مخمصه بحران اقتصادی موجود نجات دهند. با تمام این اوصاف و نه تغییرچندانی در اوضاع اقتصادی به نفع جمهوری اسلامی صورت گرفت و نه بحران اقتصادی مهار شد. بالعکس بحران پیوسته تشدید شد و صدها کارخانه و موسسه تولیدی بارکود بیشتر مواجه شدند بایه کلی تعطیل گردیدند. این که برغم تمام تلاش بورژوازی داخلی و بین‌المللی و افزایش هنگفت در آمدهای نفتی دولت، بحران حل نشد و روز به روز عمیق‌تر گردید، این واقعیت را نشان داد که حل این بحران بیش از آن که وابسته به مسائل اقتصادی باشد به مسائل سیاسی وابسته‌است. یعنی حل و تخفیف این بحران نیز مستلزم تغییرات در روبنای سیاسی است. این واقعیت آن قدر آشکار است که حتی جناح موسوم به اصلاح‌طلبان حکومتی تا زمانی که شکست شان برخودشان نیز آشکار نشده بود، بر تقدم سیاست بر اقتصاد و حل بحران اقتصادی از طریق تغییرات سیاسی تأکید داشتند. اکنون نیز وضع بر همین منوال است. مادام که مانع روبنا از سر راه برداشته نشود، امکان حل و نه حتی تخفیف بحران اقتصادی وجود دارد. تمام تلاش رژیم در این عرصه نیز با شکست روبرو خواهد شد. خاتمی که در عرصه سیاسی تلاشش برای نجات رژیم با شکست روبرو گردید، اکنون به ویژه در دوره جدید ریاست جمهوری خود تمام تأکیدش را بر مسائل اقتصادی رژیم قرار داده است. در تقسیم کاری که میان جناح‌ها صورت گرفته‌است، در این دوره جناح مسلط تحت رهبری خاتمی همچنان وظیفه تشدید سرکوب و اختناق را برای مهار جنبش‌های اعتراضی مردم بر عهده گرفته است و نقش جناح خاتمی این است که با غلبه بر بحران اقتصادی برای مهار جنبش‌های اعتراضی مردم تلاش کند. امای چگونه می‌خواهد بر این بحران غلبه کند؟ از طریق ادامه سیاست‌های رفسنجانی در جهت پیشبرد تام و تمام برنامه‌های اقتصادی انحصارات بین‌المللی که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی دیکته کرده‌اند، اما مستثنی از این که این برنامه‌ها هم در عرصه جهانی و هم در ایران دوران رفسنجانی با شکست روبرو شده‌است، پیشبرد همه جانبه این سیاست به معنای بیکاری گسترده‌تر، افزایش افسار گسیخته نرخ تورم، تشدید فقر، تشدید استثمار کارگران و محدود کردن حقوق و دست‌اوردهای آنها و فشار اقتصادی به عموم توده‌های زحمتکش مردم خواهد بود. خاتمی امیدوار است که در شرایط تشدید فقر و سرکوب موجود بتواند بی درد سر این سیاست را پیش ببرد. اما برخلاف تصور خاتمی و دیگر سران و جناح‌های رژیم، تشدید سرکوب و اختناق دیگر برای مهار جنبش‌های اعتراضی توده‌های زحمتکش مردم کارساز نیست و در شرایط یک بحران سیاسی ژرف، تشدید فشار اقتصادی و مادی، به توده‌های زحمتکش، بر دامنه اعتراضات و مبارزات

خواهد افزود. لذا چشم‌اندازی که در برابر ما قرار گرفته است هم به دلایل سیاسی و هم اقتصادی، تشدید تضادها و بحران‌ها و بالنتیجه رشد و اعتلاء مبارزات توده‌ای علیه رژیم جمهوری اسلامی است. باین چشم انداز از رشد اعتلاء مبارزه توده‌ای و مدنظر قرار دادن شکست تمام سیاست‌های رژیم، شرایط عینی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگر فراهم است. توده‌های وسیع مردم ایران، کارگران و زحمتکش‌ان، زنان و جوانان خواهان برافکندن رژیم‌اند و این واقعیت را به مبارزات تاکتیوی خود نیز نشان داده‌اند. نیروهای این صف نه فقط خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه انجام تحولات انقلابی و رادیکال هستند. در مقابل نیروهای این صف، تنها جمهوری اسلامی و جناح‌های آن قرار ندارند، بلکه تمام نیروهای که مخالف تحولات انقلابی و رادیکال هستند، تمام بخش‌های بورژوازی، تمام سازمانهای سیاسی مدافع منافع آنها، از جمله آنهاست که حتی خود را مخالف جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند، قشر مرفه خرده بورژوازی ایران و احزاب و سازمانهایی که تمایلات این قشر را نمایندگی می‌کنند، قرار گرفته‌اند. این صف بندی را جریان به قدرت رسیدن خاتمی نیز به وضوح نشان داد. هرچه بحران عمیق‌تر شود، هرچه مبارزه وسعت بیشتری بگیرد و هرچه توده‌های کارگر و زحمتکش تمایلات رادیکال خود را آشکار تر سازند، این صف بندی نیز شفاف‌تر خواهد شد. در این واقعیت جای هیچ گونه تردیدی نیست که بورژوازی داخلی و بین‌المللی برای مقابله با انقلابات و تحولات رادیکال در ایران تمام تلاش خود را به کار خواهند گرفت. نه خاتمی و نه جمهوری اسلامی آخرین‌الترناتیو بورژوازی نخواهند بود. بورژوازی منطبق با هر مرحله‌از رشد بحران سیاسی و مبارزات توده‌های مردم، ال‌ترناتیوها و شعارهای دیگری را به‌میان خواهد کشید. سازمان ما به‌عنوان یک سازمان کمونیست، سازمانی که از منافع کارگران، مطالبات توده‌های زحمتکش، زنان و جوانان، تحولات رادیکال انقلابی و بنیادی دفاع می‌کند، باید تا جایی که در توان دارد، تلاش‌های بورژوازی را به شکست بکشاند، صاف‌قلب را تقویت کند، برای برقراری هژمونی طبقه کارگر در جنبش توده‌ای تلاش نماید و از انقلاب و تحقق رادیکال خواسته‌های توده‌های زحمتکش مردم دفاع کند. بدین منظور باید شعارها، تاکتیک‌ها و برنامه انقلابی سازمان را با هر وسیله ممکن به میان کارگران و زحمتکش‌ان، زنان و جوانان برد. اکنون زمان آن رسیده‌است که تبلیغ متمرکزی بر روی ایجاد کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های اعتصاب و شوراهای نمود. بحران سیاسی هم اکنون به مرحله‌ای رسیده است که می‌توان شعار اعتصاب عمومی سیاسی را به عنوان یک شعار عمل مطرح نمود. این حقیقت را در میان مردم تبلیغ کرد که بدون یک چنین اعتصابی متمرکزی در مبارزات پراکنده موجود صورت خواهد گرفت، و نه مقدمات لازم برای قیام و سرنگونی فراهم خواهد شد. سازمان ما باید با هر گام در رشد و توسعه جنبش، با پی‌گیری بیشتری شعار حکومت شورایی را به عنوان بدیل ال‌ترناتیو بورژوازی به میان توده‌های مردم ببرد. تنها این شعار و این ال‌ترناتیو می‌تواند در برابر شعارها و ال‌ترناتیو‌های بورژوازی از حمایت توده‌ای برخوردار باشد. تنها حکومت شورایی است که می‌تواند ابتکار عمل را به دست کارگران و توده‌های زحمت کش بدهد. تنها این حکومت است که قادر به انجام وظایف فوری انقلاب و تحقق خواسته‌های عموم توده‌های مردم است. تنها این حکومت است که می‌تواند در مسیر دگرگونی‌های سوسیالیستی گام بردارد. ما در همین حال باید به منظور تقویت صاف‌انقلاب، تقویت نفس و موقعیت طبقه کارگر در جنبش‌های اعتراضی توده‌ای، تأمین هژمونی این طبقه، سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری حکومت شورایی و ختینی کردن تلاش‌های بورژوازی برای به‌انحراف کشاندن جنبش و شکست آن، برای ایجاد وحدت در صفوف کمونیست‌ها و نیروهای چپ رادیکال تلاش کنیم. اکنون با چشم انداز عمیق‌تر شدن بحران سیاسی موجود و رشد اعتلاء جنبش توده‌ای و وظائف سنگین در برابر سازمان ما و دیگر سازمان‌های کمونیست قرار گرفته‌است. ما به سهم خود برای انجام این وظایف تلاش خواهیم کرد.